دوماهنامهٔ جستارهای زبانی
د٦، ش٧ (پیاپی ٢٨)، بهمن و اسفند ١٣٩٤، صص٩١-١١٦

تأملی بر مبحث «وجهیّت‌های» زبانی با تأکید بر نقش افعال شبه‌معین در تکوین نظام معرفت‌شناختی در *مثنوی معنوی*

راضیه حجتی‌زاده[1*]، سیدعلی‌اصغر میرباقری فرد[2]، منوچهر توانگر ریزی[3]

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
۲. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
۳. دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

دریافت: ۹۳/٤/۲۸ پذیرش: ۹۳/۸/۲۷

چکیده

ازجمله ابزارهای زبانی که می‌تواند محقق را در بررسی ارتباط میان گوینده و مخاطب یاری رساند، «وجهیت‌ها»ی زبانی است که معمولاً در قالب کنش‌های کلامی عاطفی نمود می‌یابد. نظر به این‌که کنش‌های عاطفی لازمهٔ گونه‌هایی از متون به شمار می‌رود که ذهنیت‌ها، احساسات و ارزش‌های گوینده در آن پررنگ‌تر جلوه می‌کند، ازاین‌رو، در *مثنوی* نیز که به سبب برخورداری از چندگونگی ادبی، به گوینده امکان می‌دهد که از خاموشی روحانی خود، به شیوه‌ای مؤثر و خلاق بیرون آید و زبان را همچون واقعیتی اجتماعی و در مسیر ایجاد رشد و ارتباط با مخاطب به کار گیرد، تنوع جهات زبانی امری انکارناپذیر است.

با توجه به ویژگی‌های زبان عرفانی، مطالعهٔ آن قسم جهت‌های زبانی که حیثیت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی متن را منعکس می‌سازد، حائز اهمیت است. این مقاله بر آن است تا نشان دهد که چگونه گوینده با استفاده از گونه‌ای از جهت‌ها که از نظر «منطقی» شهرت دارد، توفیق یافته است تا اندیشه‌ها و احوال خود را در قالب واژه‌ها بریزد و از این طریق، مخاطب را از نظام فکری و ارزشی خود بیاگاهاند. به همین منظور، این مقاله، ضمن اشاره به دسته‌بندی‌های ارائه‌شده از جهت‌های گوناگون زبانی، ابتدا به تبیین ارتباط میان افعال شبه‌معین جهت‌دار با نظام معرفت‌شناختی حاکم بر متن می‌پردازد و سپس متن را مطابق با این ابزارها تجزیه و تحلیل می‌کند.

واژگان کلیدی: وجهیّت زبانی، نقصان معنا، معرفت‌شناسی، مثنوی، کنش کلامی عاطفی.

---

* نویسندهٔ مسئول مقاله: Email: rhojatizadeh@yahoo.com

۱. تبیین موضوع و بیان مسئله

برای شناخت و درک بهتر مبحث وجهیّت در چارچوب کاربردشناسی زبانی، نخست لازم است تا به تعریف آن بپردازیم. این پدیده که با عناوین متفاوتی همچون وجهیّت یا حالت‌مندی نیز از آن یاد می‌شود، «ابزار زبانی لازم را در اختیار گوینده قرار می‌دهد تا میزان پایبندی خود را به حقیقت ابراز و اعتبار گفته‌هایش را اثبات کند یا در صورت نیاز، از شدت تأثیر کلامش بر مخاطب بکاهد. به بیان دیگر، وجهیّت، موقعیت اول شخص را نسبت به گفتار و مخاطبش مشخص می‌کند» (وردانک، ۱۳۸۹: ۷۲).

اهمیت وجهیّت، به‌مثابه یک ابزار زبانی، هنگامی بیشتر آشکار می‌شود که با متنی روبه‌رو شویم که از ضمیر دوم شخص برای گفت‌وگو با مخاطبان خود استفاده می‌کند، اما هویت آنان را فاش نمی‌سازد. در آن صورت، خود را تنها مخاطب یا مرجعی خواهیم یافت که ضمیر «تو» در متن به آن بازمی‌گردد. لیکن از آنجا که متکلم همواره چهرهٔ شفاف و مستقیمی از خود، عقاید یا روحیاتش ترسیم نمی‌کند، خواننده ناگزیر است با دقت در نشانه‌های زبانی متن، به‌ویژه واژگان آن، از آن‌ها برای ترسیم سیمای روانی، اخلاقی یا اعتقادی متکلم بهره گیرد. بنابراین، پدیده وجهیّت و نیز واژه‌های جهت‌دار در زبان، به ابزاری در شناسایی هویت واقعی گوینده- آن‌گونه که در زبانش متجلی می‌شود- تبدیل می‌گردد که چه‌بسا از هویت تاریخی و برون‌زبانی وی بسی فاصله داشته باشد.

با دقت در وجهیّت‌های کلامی یک متن می‌توان دریافت که حتی متون علمی یا متونی که با ادعای عینی‌گرایی مطلق، مدعی نگاهی بی‌طرفانه به یک موضوع و توصیف بیرونی و مطلقاً عینی آن هستند، باز هم نمی‌توانند نشانی از باور یا تعهد نویسنده خود را به صدق یا اعتبار موضوع در برنداشته باشند؛ لیکن سبک یک متن به همراه موضوع آن، نقش مؤثری در تعیین میزان «جهت‌گیرانه»بودنِ زبان آن خواهد داشت و این خود نشان می‌دهد که انتخاب واژگان و قالب یک متن، تا چه اندازه انگیزشی و آگاهانه است.

ابزار مرتبط با وجهیّت‌های زبانی در بررسی ادبیات به شیوه‌های گوناگون و در معانی گسترده‌ای به کار رفته است. هر کدام از سبک‌ها و گونه‌های ادبی، الگوهای دستوری مشخصی را برمی‌گزیند که بیان‌کنندهٔ نوع دیدگاه و ذهنیت حاکم بر آن سبک یا گونهٔ ادبی است. وجهیّت را از مقولات دستوری کارآمد برای تحلیل نظرگاه نویسنده می‌دانند و از آن، به «گرامر تعبیر پنهان» یاد می‌کنند (نک. فتوحی، ۱۳۹۰: ۲۸٤-۲۸۵). به‌طور کلی، وجهیّت را «کیفیت‌های بیان امور» و نیز هر نوع دخالت گوینده در بیان یک موضوع می‌توان دانست که حتی بُعد زمان و وجوه فعلی را نیز دربرمی‌گیرد (Vide. Nuyts, 2005: 1).

هر اندازه از متونی همچون متون علمی، روزنامه‌ای و غیره- که مستقیماً به عالم پدیدارها ارجاع می‌دهند- به سوی متون ادبی حرکت کنیم، وجهیّت و سبک متن نیز متناسب با تغییر چشم‌انداز متن، از

سوم شخص به اول شخص یا دوم شخص (من- تو) و از آنجا به اینجا و اکنون دگرگون می‌شود. تغییر در چشم‌انداز متن، به معنی گذر از «ارجاع‌گری» و توصیف، به «بازنمونی[1]» و تخیل است (نک. وردانک، ۱۳۸۹: ۳۱).

شعر و به‌طور کلی ادبیات، مخاطب را دعوت می‌کند تا عالم خیالی دیگری را جانشین عالم پدیدارها کند. درواقع، وجهیّت و انگیزش‌های سبک‌شناختی یک متن ادبی، به‌گونه‌ای است که مخاطب را تاحدّ ممکن، از وجود اجتماعی و پرهیاهوی خود دور می‌سازد و او را به نیازها و عاطفه‌های فردی خویش آگاه می‌کند. به عبارت دیگر، «کارکرد ادبیات نه اجتماعی‌کردن که فردی‌کردن» زبان است (نک. همان: ۳۱). بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که آگاهی از مقتضای حال گوینده و رسیدن به شرایط تحقق آن در متن، ایجاب می‌کند که ابتدا، سبک و گونهٔ آن را به‌دقت بررسی نماییم.

این مقاله قصد دارد به پرسش‌های زیر پاسخ گوید:

۱. آیا میان نوع افعال جهت‌دار به‌کاررفته در *مثنوی* با ساختار معرفت‌شناختی آن ارتباطی وجود دارد؟

۲. در صورت مثبت‌بودن پاسخ پرسش قبلی، بنابراین چگونه افعالی در *مثنوی* می‌تواند متناسب با گونهٔ متن، خواننده را با افق فکری گوینده نزدیک‌تر کند و حضور این افعال، چه نتایجی را در متن به دنبال دارد؟

۲. پیشینهٔ وجهیّت زبانی

مطالعهٔ نشانگرهای وجهیّت که توسط برئال آغاز شده بود، به همت بنونیست به‌صورت نظام‌یافته‌ای گسترش یافت (Vide. Sarfati, 1997: 23). همچنین، با اقدامات چارلز بالی[2] در سال ۱۹۳۲م اصطلاح *وجهیّت* که تا آن زمان، در دستور زبان رواج داشت، این‌بار از منطق وارد زبان‌شناسی شد (Vide. Garric & Calas, 2007: 60). زبان‌شناس، همواره به این نکته توجه دارد که بیان پاره‌گفتاری که نشان‌دهندهٔ انتقال یک اندیشه است، چیزی بیش از معرفی سادهٔ تفکر از طریق زبان است، زیرا سوژهٔ (فاعل) متفکر از کلامی که خود در آن حضوری فعال دارد، جدایی‌ناپذیر است. درنتیجه، اندیشیدن «یعنی داوری دربارهٔ چندوچون یک شیء و یا ملاحظهٔ خوشایند یا ناخوشایندبودن آن یا میل به بودن و نبودنش» (Vide. Bally, 1969: 35). برای نمونه، *گمان می‌کنیم* باران می‌بارد یا نمی‌بارد یا در این موضوع، *تردید* روا می‌داریم یا از باریدن باران *خوشحال شده* یا بالعکس، از این‌که باران سمجی می‌بارد، *دلگیر* می‌شویم یا این‌که *آرزو می‌کنیم* که کاش باران می‌بارید. بنابراین، وجهیّت می‌تواند رفتار، اعتقاد و احساس گوینده را در جریان گفت‌وگو تبیین کند.

از این تعریف، چنین استنباط می‌شود که هر پاره‌گفتاری به شیوه‌ای منسجم و منضبط، از یک گونه از وجهیّت پشتیبانی می‌کند. درواقع، آنچه در زبان‌شناسی اهمیت دارد و به پیدایش مفهوم وجهیّت در این حوزه یاری رسانده است، ذهنی‌بودن بیان[۳] است. به زعم برخی زبان‌شناسان، مقولهٔ ذهنی‌بودن بیان و وجهیّت، از تمایز مابعد دکارتی میان «خود» یا «منِ» ذهنی که در درون است، با «غیر خود» و «غیر منِ» عینی که در بیرون است، نشأت می‌گیرد (نک. لاینز، ۱۳۸۵: ٤۳۳). از مقولهٔ «ذهنی‌بودن» (ذهنیت) و وجهیّت در منطق، تعاریف متعددی ارائه شده است که همهٔ آن‌ها به‌اجمال، از آن به‌عنوان «صفت یا مجموعهٔ صفاتی از فاعلِ آگاهی (یعنی فاعل شناخت، احساس و ادراک) یا فاعل فعلی‌بودن» یاد می‌کنند (نک. همان)؛ لیکن در حوزه زبان‌شناسی، تعریف زبان‌شناسان از مقولهٔ ذکرشده چنین است: «ابراز مراد خود توسط فاعل بیان (یعنی گوینده یا نویسنده) به وسیلهٔ کنش اظهارکردن یا به عبارت دیگر، بیان مقصود خود با استفاده از زبان» (همان). این تعریف، البته چنان کلی است که نمی‌تواند تمامی جوانب این مقوله و نیز جایگاه آن را در تحلیل‌های زبانی توجیه کند. در این تعریف، ذهنیت و وجهیّت زبانی، قدرت و مهارت زبانی فرد را در ادای مقصود خود جلوه‌گر می‌کند. در ثنویّت دکارتی، «من» از «آگاهی من»، یعنی از احساسات، باورها و شناختی که دارد، متمایز است (نک. همان: ٤۳۵)، درحالی‌که زبان‌شناسی امروز به ما می‌گوید که آن «خودی» که گوینده مقصود او را اظهار می‌کند، درحقیقت، محصول نقش‌های اجتماعی و بینافردی است که در گذشته بر عهده داشته است و اکنون نیز با نقشی که در این ارتباط کلامی ایفا می‌کند، خود را نمایان می‌سازد.

۳. نشانه‌ها و گونه‌های وجهیّت زبانی

ارائهٔ الگویی که بتواند همهٔ نشانه‌ها و گونه‌های وجهیّت را در زبان دربربگیرد، اگرنه ناممکن، اما هدفی دور از دسترس است. نخست، به این سبب که جهت را می‌توان از طریق شمار زیادی از عبارت‌ها و واژه‌های ناهمگون نشان داد. نظیر ضمایر شخصی، افعال معین و غیر معین، صفات، قیود، گروه‌های فعلی، واژگان تصریفی[٤]، علائم عروضی و موسیقیایی، علائم خودگردان[٥] و غیره (Vide. Garric & Calas, 2007: 61). این نشانه‌ها و علائم زبانی قادر است که در چارچوب کنش‌های کلامی، ارزش‌های وجهی متعدد و کمابیش روشنی را در کنار محتوای پاره‌گفتار، به مخاطب برساند. باید افزود که وجهیّت زبانی به‌هیچ‌روی با علائم واژی- صرفی یا معناشناختی منفرد مطابقت ندارد و ممکن است از یک ساختمان نحوی یا از نظم میان واژگان، یا در سطح کلان، از مجموعهٔ پاره‌گفتاری که دارای بافتی مشخص است، منتج گردد(Vide. *Ibid*). از میان تقسیم‌بندی‌هایی که برای این مقوله ارائه شده است، تقسیم‌بندی زیر از جامعیت بیشتری نسبت به انواع دیگر برخوردار است و براساس آن، جهت به سه گروه جهت کلامی، جهت گزاره‌ای (پاره‌گفتاری) و جهت پیامی تقسیم می‌شود.

۱-۳. جهت کلامی[٦]

این قسم از جهت‌ها را می‌توان در نظریهٔ کلی‌تر کنش‌های کلامی نیز به بحث گذارد. آنچه در اینجا باید افزود، این است که این جهت‌ها با علائم نحوی، چاپی و وزنی که در تولید جملات اخباری، پرسشی و امری ضروری است، ارتباطی نزدیک دارد. هر کنش گفتاری، لزوماً، متضمن گزینش یکی از علائم بالا خواهد بود که همین امر، این علائم را به نشانه‌ها و شاخص‌هایی الزامی و انحصاری تبدیل کرده است (Vide. *Ibid*). «کاربرد این سه وجه (اخباری، امری و پرسشی)، بازتاب سه رفتار بنیادین در بشر متفکری است که می‌خواهد از طریق گفتار خود، بر مخاطبش به طریقی تأثیر بگذارد؛ بدین‌ترتیب که یا دانشی را به وی منتقل می‌کند یا از طریق او به خبری دست می‌یابد یا وی را به انجام کاری ترغیب می‌سازد (Vide. Benveniste, 1966: 135).

۲-۳. جهت پیام‌رسان[٧]

این دسته از جهت‌ها، برخلاف وجوه کلامی که تنها در شکل گزاره‌های امری، پرسشی و اخباری ظاهر می‌شود، خود را به شکل‌هایی آزاد در جملات نشان می‌دهد که می‌تواند در هریک از گزاره‌های بالا مورد استفاده قرار گیرد. ساختارهای تأکیدی، مجهول و منفی را می‌توان از این قبیل برشمرد (Vide. Garric & Calas, 2007: 64). این جهات، با تحت تأثیر قرار دادن ساختار معنایی گزاره‌ها، قادر است تا بخش‌هایی از آن‌ها را (اعم از مسند و مسندالیه) برجسته سازد، زیرا ساختار «پیام‌رسان» جمله از طریق ارتباط میان این دو (مسند و مسندالیه یا نهاد و گزاره) تعریف می‌شود. از آنجا که ساختار نهاد و گزاره به اشکال متفاوتی قابل بیان است، وظیفهٔ وجوه پیام‌رسان نیز توزیع و هم‌نشینی گونه‌گون آن‌ها است (Vide. *Ibid*).

۳-۳. جهت پاره‌گفتاری[٨] (گزاره‌ای)

با استفاده از این جهت‌ها که با هدف اصلی مقالهٔ حاضر مبنی بر تبیین و تعریف نظام معرفت‌شناختی و وجودی متن همخوانی بیشتری دارد، گوینده، محتوای پاره‌گفتار (dictum) را یا از حیث منطقی، یعنی به لحاظ صدق و کذب، وجوب، امکان، تناقض و یا از حیث ارزیابی و ارزش‌گذاری[٩] بیان می‌کند (Vide. Garric & Calas, 2007: 62). کلام گوینده به واسطهٔ حضور این وجوه، بیشتر به سوی «شخصی‌شدن» پیش می‌رود. همچنان‌که در زبان روزمره هم «فی‌المثل هرکسی در برابر هر پرسش یگانهٔ ما ممکن است به فراخور رابطه‌ای که با ما دارد، به‌گونه‌ای دیگر پاسخ دهد» (حق‌شناس، ۱۳۸۲: ۲۵۱).

۴-۳. وجوه منطقی

وجوه منطقی، ازجمله جهت‌های گزاره‌ای است که عمدتاً به واسطهٔ ارزش‌های وجهی دیگری که ذهنیت گوینده را در داوری دربارهٔ صدق یک گزاره بیان می‌کند، کامل می‌شود. عده‌ای به‌جای جهت منطقی، از جهت معناشناختی (Vide. Taleghani, 2008: 12) نام می‌برند و انواع جهت‌ها را از این حیث، به دو دستهٔ اصلی قابل تقسیم می‌دانند: ۱. وجوه ریشه‌ای[۱۰] که گاه به نام وجوه رویدادی از آن‌ها یاد می‌کنند (Vide. Palmer, 1986: 8) و ۲. وجوه شناختی. دستهٔ اخیر، همان‌گونه که پیشتر گفته شد، به نگرش گوینده راجع به صدق و کذب گزاره بازمی‌گردد و شامل امکان، احتمال و مواردی است که یقین یا ظن گوینده را راجع به صدق گزاره می‌توان از آن استنباط کرد. این وجه در قیودی چون شاید، مطمئناً، حتماً، احتمالاً و نظایر آن نیز انعکاس می‌یابد (Vide. Taleghani, 2008: 12). اما وجوه ریشه‌ای یا رویدادی شامل مواردی نظیر خواست (خواستن)، توانایی (توانستن)، امکان یا اجبار برای انجام کاری است. این وجوه دو زیرمجموعه را دربرمی‌گیرد:

الف. جهت تکلیفی

ب. جهت علّی[۱۱]

نمودار۱ طبقه‌بندی وجوه منطقی

در این رابطه، لازم است به نکات چندی از قبیل: ۱. ارتباط افعال شبه‌معین (چه از نوع تکلیفی و چه از نوع علّی) با نظام معرفت‌شناختی متن و ۲. تقسیم‌بندی افعال جهت‌دار به دو پارهٔ عاطفی و سنجش‌گرانه اشاره شود. اما پیش از آن، باید دربارهٔ گونهٔ زبانی قسمت‌هایی از متن *مثنوی*- که از آن

به گشایش‌گاه‌های شش دفتر، یعنی آغازین ابیات آن‌ها یاد می‌شود- سخن گوییم.

۴. گونهٔ حسب حال و گشایش‌گاه‌های مثنوی

تفکر دربارهٔ ارتباط متقابل میان تعاملات کلامی و مقتضای حال زمینه و بافت کلام، به پیدایش جریان‌هایی در کاربردشناسی زبانی می‌انجامد که مطالعهٔ انواع ادبی را از محورهای اصلی مطالعه در رویکرد زبان‌شناسیک به گزاره‌ها و پاره‌گفتارها برمی‌شمارد. درواقع، «هر ارتباط کلامی[۱۲] نوعی از فعالیت را در این جهان پدید می‌آورد که موفقیت آن به عکس‌العمل مناسب مخاطبانش بستگی دارد» (Maingueneau, 2007: 65). این عکس‌العمل، نشانهٔ تشخیص درست گونه و کارکرد کلام از سوی مخاطبان است. به باور باختین، وجود گونه‌های مختلف کلامی بر فهم ما از آن تقدم دارد (Vide. Bakhtine, 1993: 285).

بر این مبنا، انواع ادبی را نمی‌توان در حکم «فرایندهایی» انگاشت که نویسنده یا گوینده، بنابر پسند خود، از آن‌ها برای انتقال محتوا و مضمونی ثابت به شیوه‌های گوناگون استفاده می‌کند، بلکه انواع ادبی، ابزارهایی ارتباطی به شمار می‌آید که پاره‌گفتارها و شرایط و ضوابط ارتباطی وابسته به آن‌ها، در آن تلویحاً لحاظ می‌گردد تا یک کلان کنش زبانی خاص، بدین وسیله محقق گردد. یک اثر، تنها به واگویهٔ واقعیت یا رخدادی بیرونی می‌پردازد و چارچوب کنشی معین را تعریف می‌کند. در این میان، انواع ادبی نیز به‌عنوان نوع خاصی از یک فعالیت کلامی به ظهور می‌رسد که در شرایط مناسب، به شیوه‌ای مقتضی و توسط افرادی معین به اجرا درمی‌آید. همان‌طور که برای تحقق موفقیت‌آمیز یک کنش کلامی، وجود شرایطی الزامی است، به همان نسبت نیز برای آن‌که یک نوع ادبی، فی‌المثل نوع تعلیمی، حسب حال یا نوع غنایی و نظایر آن، به‌عنوان یک کلان کنش کلامی محقق شود، وجود پاره‌ای عناصر ناگزیر خواهد بود. مسلماً این عناصر، به مراتب پیچیده‌تر از عناصر و شرایطی است که در یک کنش کلامی ساده و ابتدایی وجود دارد.

> نویسنده [مثنوی] با الگوی من- تو یا من- شما یا ما- شما، حضور هم‌زمان گوینده و خواننده را به‌نوعی درگیر با هم و در مقابل هم نشان می‌دهد. در این گونه، با بسامد فراوان پرسش، به‌ویژه از نوع بلاغی [استفهام انکاری و تقریری]، سروکار داریم، تا بدین وسیله گوینده، مخاطب را بیش از پیش با اندیشه‌های خود درگیر کند. اما در عین حال، کمتر به دادن پاسخی به وی تمایل دارد. لحن این آثار غالباً عینی‌گرا[۱۳] و بی‌طرفانه است و با نگاهی از دور و با فاصله به مسائل می‌نگرد (Narvaèz, 2000: 155-157).

البته، به دلیل التزام گوینده به رعایت اصل صداقت و دادن اطمینان از صحت مطالب، گاهی از پیش‌داوری و ذهنیت فردی خود نیز بهره می‌گیرد.

در *مثنوی* که بیشتر با نوع تعلیمی، اما تجلی زیبایی‌شناسانه‌تری از آن مواجهیم، جایگاه احساس و

ذهنیت[۱۴]، در مواردی برتر از تعقل و اندیشه‌ورزی آگاهانه است. آغازین ابیات «نی‌نامه» که خود را «شرح درد اشتیاق» معرفی می‌کند، گواهی بر وجهیّت‌های آتی زبانی در این اثر و تقدم ذهنیت بر عینیّت در آن است. به‌علاوه، لحن احساس‌گرایانهٔ[۱۵] آن، نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که با نوعی حسب حال یا وقایع‌نگاری روحانی سروکار داریم؛ این امر نیز بر گزارش سیر اندیشه‌ها در *مثنوی* اثر گذاشته و ترتیب منطقی‌وار آن را برهم می‌زند و شکل یک تحول نامرتب و همراه با تکرارهای پراکنده را به آن می‌بخشد. بنابراین، باید افزود که لحن[۱۶] گوینده در این اثر اغلب به دوگونه است: لحن نخست- که می‌توان آن را لحن غالب متن نیز دانست- لحنی شخصی و ذهنی است که مستلزم برخورد نزدیک و احساسی و در یک کلام، جهت‌گیرانه با مسائل است که مجال گفت‌وگو و تعامل را از مخاطب سلب و دامنهٔ تعامل را تنگ‌تر می‌کند؛ دوم، لحن عینی‌گرا و بی‌طرفانه و برخورد دور با موضوعات است که فوایدی چند بر آن مترتب می‌باشد: ۱. باز گذاشتن زاویهٔ دید؛ ۲. فرصت دادن به مخاطب برای شرکت در گفت‌وگو؛ ۳. بالا بردن روحیهٔ انتقادی و ٤. کمرنگ‌تر نشان دادن مسئولیت گوینده در سخن و فرار از سانسور.

با توجه به انواع کنش‌های اعلامی و غیر اعلامی در *مثنوی*، می‌توان چنین استنباط کرد که گوینده به‌خوبی توانسته است با استفاده از ابزارهای متنوع زبانی، احساسات و افکار مخاطبان خود را تحت تأثیر ذهنیات و روحیات خود قرار دهد.

۵. افعال جهت‌دار و نظام معرفت‌شناختی متن

هر نوع معرفت‌شناسی، اعم از معرفت حضوری یا حصولی، مستلزم به‌کارگیری یک ساختار زبانی و متعاقباً یک وجهیّت معرفت‌شناختی خاص در زبان است. عرفان، تا آنجا که به قلمرو تجربه‌های عرفانی مربوط می‌شود، به حوزهٔ علم حضوری تعلق دارد. علم حضوری که با مشاهده، تجلی و اشراق درآمیخته است، نشان‌دهندهٔ شناختی «درون‌نگرانه» است؛ یعنی «شناختی که از طریق نگریستن به درون خویش برای یافتن حالات ذهنی از قبیل درد، باور، خوف، طلب و امثال اینها» حاصل می‌شود (نک. فیومرتون، ۱۳۹۰: ۱۲٤) و به‌طور کلّی، مؤید آگاهی یا آشنایی مستقیم با حقیقت است که در آن، دیگر نیازی به توجیه و استنتاج وجود نخواهد داشت. این آشنایی بی‌واسطه، موجب می‌گردد که «حق که *او*» بود و بیرون از عالم محسوسات و مادی قرار داشت، به این جهان بیامد و *تو* گردد و سپس، به درون جان مولوی رفته و *من* شود» (نک. پورنامداریان، ۱۳۸۸: ۱۸۱). انتقال تدریجی از او به تو و درنهایت به من، زمینهٔ مواجههٔ عارف را با منِ بیکرانه یا «فرامنِ» (نک. همان) خود مهیا کرده و یک گفت‌وگوی درونی[۱۷] را با خود یا با یک مخاطب خیالی پدید می‌آورد. «در این صورت، اگر مخاطبی در

متن حضور دارد، حضور او می‌تواند خیالی و در حکم همزاد و دیگر من گوینده باشد» (حجتی‌زاده و همکاران، ١٣٩٢: ٣٨). در واقع، «بعضی از قسمت‌های *مثنوی* که مولوی تحت تأثیر هیجانات روحی خویش، خواننده و تعلیم به وی را فراموش می‌کند و شعر تعلیمی او بدل به شعر غنایی می‌شود» (همان: ١٨٠)، همچنان‌که مقتضی کنش کلامی عاطفی نیز هست، تبدیل به یک تک‌گویی درونی یا نجوای با خویشتن می‌شود. جایگاه این شکل زبانی که تحت تأثیر معرفت‌شناسی حضوری در *مثنوی* به وجود می‌آید، در بحث از وجهیّت‌های زبانی *مثنوی* از آن روست که اندیشه‌ها و واردات گوینده را در قالب واژه‌ها می‌ریزد تا از این طریق، مخاطب را نیز از حالات شخصی و درونی خود آگاه سازد. نویسنده در قالب یک شخصیت و در مقام راوی، گاه در خود فرو می‌رود تا یا تصمیمی بگیرد و یا احساسات خود را به جولان درآورد (Vide. Dutard, 1998: 77). از همین روست که آن شور و هیجانات عاطفی که در *حدیقهٔ* سنایی حضوری کم‌رنگ و در مثنوی‌های عطار حضوری کم‌وبیش ملموس دارد (نک. پورنامداریان، ١٣٨٨: ٢٨٣)، به واسطهٔ این چنین فرصت‌هایی که شاعر برای گفت‌وگو با خود یا با فرامن خود می‌یابد، *مثنوی* را سرشار از جوشش ناآرام احوال قلبی مولوی می‌کند؛ همچنان‌که در ابیات ذیل:

* *روزها گر رفت گو رو باک نیست — تو بمان ای آن‌که جز تو پاک نیست*
(مولوی، ١٣٨٤: د ١/ ١٦)

* *شاد باش ای عشق خوش سودای ما — ای طبیب جمله علت‌های ما*
ای دوای نخوت و ناموس ما — ای تو افلاطون و جالینوس ما
(همان: ٢٤-٢٣)

*از تو ای بی‌نقش با چندین صور — هم مشبه هم موحد، بی‌خبر
(همان: د ٢/ ٥٧)

*خاک درگاهت دلم را می‌فریفت — خاک بر وی کاو ز خاکت می‌شکیفت
گفتم ار خوبم پذیرم این از او — ورنه خود خندید بر من زشت‌رو
چاره آن باشد که خود را بنگرم — ورنه او خندد مرا، من کی خرم!
(همان: ٧٦- ٧٨)

*ای دریغـــا عرصـــهٔ افهـــام خلـــق		ســـخت تنـــگ آمـــد نـــدارد خلـــق حلـــق
(همان: د ۳/ ۱۳)

*مـا چـه خـود را در سـخن آغشـته‌ایـم		کـــز حکایـــت مـــا حکایـــت گشـــته‌ایـــم
مـــن عـــدم و افســـانه گـــردم در حنـــین		تـــا تقلـــب یـــابم انـــدر ســـاجدین
(همان: ۸- ۱۱٤۷)

*ایـن حکایـت را کـه نقـد وقـت ماسـت		گـــر تمـــامش مـــی‌کنـــی اینجـــا رواســـت
ایـــن حکایـــت گـــر نشـــد آنجـــا تمـــام		چـــارمین جلـــد اســـت آرش در نظـــام
(همان: ۳۷ و ۳۹)

همان‌گونه که عنوان شد، ساختار تعلیمی مثنوی، اندیشه و عاطفه را با هم درمی‌آمیزد. ابیات بالا نیز نشان می‌دهد که مولانا درست زمانی‌که با مخاطب، از بایدها و نبایدها و خوبی‌ها و زشتی‌ها سخن می‌گوید، ناگهان در خود فرو می‌رود و به‌جای مخاطب با خویش یا با کسی‌که درون اوست سخن می‌گوید. این کار نیز سبب افزایش القای حس واقع‌نمایی در داستان می‌شود (Vide. Maingueneau, 2007: 76). این مطلب را، به‌ویژه کنش‌های دیگری در متن با عنوان کنش‌های «تعاملی» نیز تأئید می‌کند. تعامل به معنای صحبت‌گشایی است و از انواع راهکارهای آن می‌توان به استفاده از مناداها، اصوات (آه، دریغا، وای، افسوس و غیره)، اظهار همدردی، اظهار ادب، جلب توجه یا موافقت، سلام و احوال‌پرسی و نظایر آن اشاره کرد.

اگرچه منادا را عمدتاً برای خطاب به فردی معین به کار می‌برند، اما در *مثنوی* که مناداها بسیار متنوع و معنی‌دار است (ای برادر، ای دوستان، ای پسر، ای گوهرشناس، ای ضیاءالحق، ای امیر صبر، ای مُرتجا، ای پدر) یا در مثال‌های بالا (ای فریادرس، ای بی‌نقش، ای دوای نخوت و ناموس)، مولانا همواره به مخاطبی بیرونی نظر ندارد، بلکه گوهر وجودی خود یا حقیقتی را که جانش با آن آشناست، خطاب می‌کند و با رفتن به درون خود و تماس با آن آگاهی بی‌واسطه، به مخاطب نیز این فرصت را می‌دهد تا بپندارد به ژرفای وجدان و آگاهی گوینده و به بیان دیگر، به ژرفای آگاهی خود راه یافته است. این‌گونه، مولانا مخاطب را با کنشی نامنتظر که در قالب این گفت‌وگوی درونی رخ داده است، نه به درون من گوینده که به درون من حقیقی خویش می‌کشاند تا بدین‌ترتیب، باور و احساس او را عین باور و احساس خود بپندارد و بدین‌ترتیب، میان آن‌ها تطابق فکری عمیق‌تری برقرار گردد. همین امر، یعنی تماس ناگهانی و بی‌واسطه با اندیشه‌های درونی گوینده که مخاطب می‌پندارد آن را چون آینه به چشم خود تماشا می‌کند نه این‌که با واسطهٔ کلمات و حروف از زبان راوی بشنود، سبب افزایش تأثیرات تربیتی متن می‌گردد. بنابراین، در مثنوی، کنش‌های تعاملی که گاه به مخاطبی درونی (اعم از حق یا فرامن یا من حقیقی شاعر) بازمی‌گردد، به شکل غیر مستقیم موجب تحقق کارکرد صحبت‌گشایی در

کنش‌های تعاملی متعارف می‌شود. همین عنصر درون‌نگری نیز سبب می‌شود که کنش تعاملی با کنش‌های عاطفی در متن شباهت یابد. درون‌نگری معرفت‌شناختی توأم با شیوهٔ گفت‌وگوی درونی در متن، موجب ظهور ساختارهای زبانی خاصی همچون افعال شبه‌معین یا مؤثر، به‌ویژه فعل مؤثر «خواستن» خواهد شد که متن را بیشتر با اراده و آرزوهای قلبی گوینده درگیر می‌کند.

۶. نقش افعال شبه‌معین در جهت‌دهی به هویت‌های کلامی

منظور از افعال معین، افعالی است که «معنی اصلی خود را از دست داده باشد و برای ساختن وجه و جهت فعل اصلی جمله به کار رود»، اما افعال شبه‌معین[۱۸] (نظیر باید، می‌توان، می‌شود در زمان ما و یارستن، فرمودن، شایستن و خواستن در قدیم) هرچند همانند افعال معین در تعیین جهت فعل اصلی به کار می‌رود، امّا معنی اصلی خود را از دست نمی‌دهد؛ مانند باید در «باید رفت» (فرشیدورد، ١٣٨٤: ٤١٧). در معنی‌شناسی جدید، به این افعال، افعال «مؤثر»[۱۹] می‌گویند و آن‌ها را این‌گونه تعریف می‌کنند: «افعال مؤثر، افعالی هستند که سایر افعال را تحت تأثیر قرار می‌دهند و وضع یا موقعیت آن‌ها را دست‌خوش تغییر می‌سازد» (Fontanille, 1998: 163). هرچه تعداد افعال مؤثر بیشتر باشد، فاصلهٔ ما تا تحقق عمل، بیشتر و امکان تحقق ضعیف‌تر است.

> فعل مؤثر به واسطهٔ نقشی که در فراهم کردن شرایط تحقق عمل دارد، تمام فرآیند تحول را تحت تأثیر قرار می‌دهد... تأثیرپذیری افعال به این شکل است که نوع موجودیت آن‌ها قبل از تحقق به واسطهٔ فعل مؤثر تعیین می‌شود (شعیری، ١٣٨٨: ١٤٨-١٤٩).

از میان این افعال، «خواستن» و «بایستن» را مرحلهٔ مقدماتی در تحقق کنش یا فعل اصلی و «دانستن» و «توانستن» را مرحلهٔ بالقوه می‌نامند، زیرا فاعل در این مرحله، آمادهٔ انجام فعل بوده و از توانش به کنش منتقل می‌شود (نک. همان: ١٢٠). بنابراین، در مرحلهٔ مقدماتی فاصلهٔ ما با کنش بیشتر و در مرحله بالقوّگی فاصله کمتر است. نکتهٔ دیگر این‌که هویت‌های کلامی نیز با استفاده از هریک از این افعال تعیین می‌شود. چنان‌که هویت کلامی که با فعل مؤثر «توانستن» شکل می‌گیرد، هویتی خودکار است، یعنی «در شرایطی به‌طور ناخودآگاه، عکس‌العمل توانشی نشان می‌دهد»؛ هویت‌های کلامی مرتبط با افعال مؤثر «خواستن»، «دانستن» و «بایستن» نیز به‌ترتیب عبارت‌اند از «هویت احساسی» (که فرد بدون برنامه عمل می‌کند و تسلط منطقی بر عمل خود ندارد)؛ «هویت منطقی» (با برنامه‌ریزی منطقی همراه است) و «هویت اطاعت و تسلیم» (که با اجبار همراه است) (Vide. Fontanille, 1998: 2 -171).

حال، در متنی مانند *مثنوی* که هم صبغهٔ عرفانی دارد و هم رنگ و بوی کلامی آن کم از مضامین عارفانه‌اش نیست، با موضوعیّت‌یافتن فنا و بقا از یک‌سو و جبر و اختیار از سوی دیگر، دور از انتظار نخواهد بود که حضور برخی از این افعال مؤثر را متناسب با تقدم جبر بر اختیار یا بالعکس، برجسته‌تر

یابیم. مضاف بر آن‌که فنای عرفانی نیز به‌عنوان جبری محمود بر سویهٔ کلامی مفهوم جبر که در مثنوی، به‌ویژه در حکایت «شیر و نخجیران» به‌تفصیل آمده است، تأثیر می‌گذارد. حال باید دید این مقولات شناختی چگونه در افعال جلوه‌گر شده است و این‌که آیا می‌توان «دستورمند کردن باورهای ذهنی گویندگان» (Vide. Lyons, 1977: 739) را آن‌گونه که برخی زبان‌شناسان ادعا کرده‌اند، قابل توجیه دانست یا خیر.

به‌طور کلی، آن دسته از نمودهای زبانی را که در متن به شکل نمادین، به افعال مؤثری چون بایستن و خواستن دلالت می‌کند، می‌توان شامل مواردی چون وجه امری- رهنمودی[۲۰] (توصیه، نصیحت، هشدار، اندرز)، امری- الزام‌آور[۲۱] (به همراه فعل شبه‌معین بایستن)، وجه تمنایی[۲۲] (بیان اراده، خواست و آرزو و به همراه فعل شبه‌معین خواستن) و وجه تعهدی[۲۳] (بیان قول و وعده با کمک فعل توانستن) دانست (Vide. Palmer, 1986: 115). وجه تمنایی را- که از آن به کنش ارادی نیز یاد می‌کنند- می‌توان ذیل عنوان کلی‌تری به نام «کنش‌های عاطفی»[۲۴] نیز گنجاند که مطابق با آن، گوینده به بیان احساسات و تشریح عقاید و باورداشت‌های خود می‌پردازد. در نظریهٔ «رشر»[۲۵] به‌جای کنش‌های ارادی (وجه تمنایی) از کنش‌های روان‌شناختی نام برده می‌شود (Vide. *Ibid*). این کنش‌ها ناشی از احساسات یا انفعالاتی نظیر «رغبت، امید، نگرانی، افسوس و غیره به سبب وقوع یا عدم وقوع گزاره‌ای هستند که اول‌بار، «رشر» در کتاب خود با عنوان *مباحثی در منطق فلسفی* از آن‌ها یاد کرده است» (لاینز، ۱۳۸۵: ٤۳۱).

با توجه به تقسیم‌بندی‌ای که اول‌بار توسط عالمان بلاغت اسلامی و از آن جمله خطیب قزوینی، از انشاء صورت گرفته است و آن را به دو نوع انشای طلبی (شامل تمنی، ترجّی، امر، نهی و ندا) و انشای غیر طلبی (شامل افعال مدح و ذمّ، تعجب، متمم و صیغه عقود) (نک. ضیف، ۱۳۸۳: ٤٦۷). تقسیم می‌کند، بدیهی است که آنچه با فعل مؤثر بایستن یا خواستن در مبحث حاضر ارتباط دارد و می‌تواند با کنش‌های ارادی یا روان شناختی یا کنش بیان‌گرانه نیز مطابقت داشته باشد، همان انشای طلبی است. صاحب کتاب *ایضاح* نیز می‌گوید که تنها انشای طلبی در علم معانی محلّ بحث قرار می‌گیرد (نک. همان: ٤۷۸). بنابراین به نظر می‌رسد که مبحث افعال مؤثر را در علم معانی باید در قالب «انشای طلبی» پیگیری کرد.

۱-۶. رابطه وجهیّت با نحوهٔ حضور کنش‌گران در اثر

در گفتمان عرفان با روایتی از نقصان معنا[۲۶] مواجه‌ایم. خواستن همراه با همهٔ افعال و ساختارهای زبانی که با خواست سالک و لزوم حرکت رو به جلوی او پیوند خورده است، نمایانگر وجهی از نقصان

معنا است. اما این نقصان به‌گونه‌ای نیست که کنش‌گر (سالک) را غیر مستقیم با خود درگیر کند، بلکه خواستن او در جهت رفع آن نقصانی است که خود مستقیماً به آن مبتلا است. حضور در جمع اخوان‌الطریق و راهنمایی شیخ یا پیر کاردان، ضرورت رفع این نقصان را بیش از پیش به وی القا می‌کند. «در نظام‌های گفتمانی، کیفیت و نوع نداشتن‌ها متفاوت است. گاهی نداشتن، بیرونی است؛ یعنی از سوی دنیایی که بیرون از کنش‌گر قرار دارد، به او تحمیل می‌شود» (شعیری، ١٣٩٢: ٣٦٦) و گاه این نقصان، درونی است؛ حال چه بیولوژیکی باشد که بُعد حسی- ادراکی می‌یابد، چه انتزاعی باشد که با مراتب نفس و تنش‌ها و فشاره[٢٧]های عاطفی و روان‌شناختی حاصل از آن گره می‌خورد. در صورت دوم، نقصان معنایی حاصل از تنش‌ها و فشاره‌های نفسانی که از فقر و نیاز درونی کنش‌گر بر می‌خیزد، می‌تواند به میزان زیادی قابل جبران باشد.

جبران این نقصان نیز به معرفت‌شناسی عرفانی بستگی دارد که بر مبنای آن، الگوی پیوند سالم با جهان و با خود معرفی می‌شود. بنابراین، تنها الگوی ممکن، الگویی با دو رویکرد شناختی- اجتماعی است که مطابق با آن، فرد نه‌تنها به ارزیابی دیگران از کنش‌ها و بینش‌های خود و طبقه‌اش سمت‌وسو می‌دهد، بلکه جهان‌نگری خود را نیز در جریان ارتباط با دیگران و دیگرشناسی‌ها شکل می‌بخشد. عشق نیز که ازجمله گستره[٢٨]های عاطفی و از منازل سلوک به شمار می‌آید، خواستن را در هر دو بُعد شناختی (خود) و اجتماعی (دیگری) گسترش می‌دهد تا سرانجام، انشقاق میان خود و دیگری به ایجاد وحدت یک‌پارچهٔ شخصیت تبدیل گردد.

بدین‌ترتیب، از طریق این خودآگاهی دوسویه، امکان برقراری گفتمانی پایدار میان خود و دیگری فراهم می‌گردد. خواستن یا طلب در عرفان، براساس جدال میان دو جریان گفتمان عینی و ذهنی پدید می‌آید تا آنجا که این عین یا دیگری تبدیل به منِ دومی می‌شود که من سالک آن را درون خود خلق می‌کند. همین «من» است که از آن، گاه به «فرامن» یا من بیکرانه (نک. پورنامداریان، ١٣٨٨: ١٨١) تعبیر کرده‌اند.

> این دو حضور من و دیگری لازم و ملزوم یکدیگرند و هریک دیگری را توجیه می‌کند. من به دیگری امکان تحرک و جوششی را می‌دهد که سبب حرکت رو به جلوی او می‌شود؛ دیگری هم به من اجازه می‌دهد تا در حین حرکت رو به جلو، بتواند کنش [و سلوک] خود را ارزیابی کند (شعیری،١٣٩٢: ٣٧١).

این خلق دیگری درون منِ سالک، نه‌تنها در ساحت نفسانی بلکه، به‌ویژه، در زبان عرفان اتفاق می‌افتد. زبان عرفان در بالاترین سطحی که می‌تواند از قوهٔ خیال، تخیل و منطق بهره گیرد، برای عارف بهترین راه دست‌یابی به کمال و به تبع آن، جبران نقصان معنا است؛ زیرا زبان از طریق نیروی خلاقیت خیال، راه او را برای نزدیک‌تر شدن به حیات معرفتی خود و تحقق وحدت حضور میان من و دیگری هموار می‌سازد.

۲-۶. نشانه‌ها و گونه‌های «خواستن» در *مثنوی*

در بخش‌هایی از گشایش‌گاه‌های *مثنوی* که در این پژوهش بررسی و ارزیابی شد، «خواستن» بسامد بالاتری نسبت به جهت افعال مؤثر «توانستن» و «بایستن» دارد. ازاین‌رو، می‌توان گفت که فاعل کلامی یا گویندهٔ مثنوی، در مرحلهٔ «خواستن» که عاملی با هویت توانشی از نوع ابتدایی است»، هویتی «احساسی» دارد. اما به واسطهٔ مبانی شناختی که متن به‌عنوان گفتمانی عرفانی در اختیار دارد، از حالت هیجانی و مقدماتی محض فاصله می‌گیرد و خواستن به واسطهٔ الزاماتی که «بایستن» ایجاب می‌کند، به «توانستن» نزدیک می‌شود. درواقع، باید گفت «خواستن» که در عرفان به شیوه‌های مختلف، گاه در ارتباط میان بنده و حق، گاه در ارتباط میان خلق و خلق و زمانی هم در رابطهٔ میان حق و خلق مطرح می‌شود، جهت متن را به سوی «توانستن» هدایت می‌کند.

از طرف دیگر، فعل «توانستن» به معنی اجازه و امکان تحقق یک عمل که گوینده را تقریباً به‌طور کامل در کلام دخالت می‌دهد (Vide. Palmer, 1986: 102)، در کنار «خواستن»، کلام مولوی را هرچه بیشتر به سوی فردی‌شدن می‌کشاند. «خواستن» در *مثنوی* به شیوه‌های مختلف در جریان کلام ظاهر می‌شود؛ الف. یا به واسطهٔ وجه شرطی:

*با لب دمساز خود گر جفتمی		همچو نی من گفتنی‌ها گفتمی*

(مولوی، ۱۳۸٤: د۱/ ۲۷)

البته وجه شرطی همواره معنای تمنی را افاده نمی‌کند. بلکه گاهی نیز معانی دیگری ازجمله «بایستن»، امر یا تعهد را می‌رساند:

*شرط، تبدیل مزاج آمد بدان		کز مزاج بد بود مرگ بدان*

(همان: ۳/ ٤۳)

ب. یا به واسطهٔ افعالی که مستقیم یا غیر مستقیم بر خواست، اراده و آرزو دلالت دارد:

*هرکسی کاو دور ماند از اصل خویش		باز جوید روزگار وصل خویش*

(همان: ۱/ ٤)

*سینه خواهم شرحه‌شرحه از فراق		تا بگویم شرح درد اشتیاق*

(۱/ ۳)

*عشق خواهد کاین سخن بیرون بود		آینه غماز نبود چون بود*

(۱/ ۳۳)

*گفتم ار خوبم، پذیرم این از او		ورنه خود خندید بر من زشت‌رو*

(۲/ ۷۷)

اگر «خواستن» فعلی باشد که از گوینده در مقام یک انسان سر زند، آرزو را می‌رساند، به‌استثنای زمانی‌که گوینده از موقعیت اجتماعی بالاتری نسبت به مخاطب خود برخوردار باشد، درست همانند مواقعی که «خواست» و ارادهٔ حیّ دیگری همچون «حق» یا «عشق» در میان باشد، آرزو به امر الزام‌آور، یعنی امری که تکلیفی را به مخاطب تحمیل می‌کند، مبدل می‌شود. اما در هر حال، کثرت فعل خواستن و توانستن در مقابل فعل بایستن، معنی اختیار را در برابر جبر یا اجبار در نظر مؤکّد می‌کند؛ زیرا با این فعل، گوینده آزادی خود را در عمل، باور و تصمیم‌گیری نشان می‌دهد.

ج. به واسطهٔ امر غیر الزام‌آور (رهنمودی)

*شاد باش (ای عشق خوش سودای ما)		ای طبیب جمله علت‌های ما* (۱/ ۲۳)

*بشنوید (ای دوستان) این داستان		خود حقیقت نقد حال ماست آن* (۱/ ۳۵)

*ساعد شه مسکن این باز باد		تا ابد بر خلق این در باز باد* (۲/ ۹)

*شکر یزدان را که چون او شد پدید		در خیالش جان خیال خود بدید* (۲/ ۷۵)

این امر که در علم معانی عمدتاً با وجه دعایی قابل تطبیق است و گاهی نیز فعل امر در معانی ثانویه‌ای چون نصیحت، دعوت، و اندرز است که تعهد یا الزامی را برای مخاطب ایجاد نمی‌کند، کاملاً جنبهٔ هیجانی دارد و از نیاز قلبی و خواستهٔ عاطفی گوینده خبر داده و همان‌طور که در نمودار ارتباطی یاکوبسن هم دیده می‌شود، درکل، کارکردی عاطفی و احساسی[۲۹] را دارا است. این خود می‌رساند که در بخش اعظمی از افعال و کنش‌های *مثنوی*- اعم از اعلامی، حسب حال (حکایت)، عاطفی (بیان‌گرانه)، تعاملی و حتّی ترغیبی (شامل امر و پرسش)- وجهیّت پیام به سوی گوینده است. به سبب این‌که امر رهنمودی به معنای فعل «خواستن» نزدیک‌تر است و امر الزام‌آور (امر به معنای متعارف کلمه) با معنای فعل بایستن هماهنگی دارد؛ بنابراین، مناسب است همان‌طورکه میان انواع انشاء تفاوت قائل می‌شویم، گونه‌های فعل امر را نیز از یکدیگر تفکیک کنیم؛ زیرا کارکرد هریک از آن‌ها در کلام منجر به وجهیّت‌های زبانی متفاوت و درنتیجه، شکل‌گیری هویت‌های کلامی گوناگون نیز خواهد شد. اساساً، بحث انواع جملات در علم معانی، باید متناسب با کارکردهای افعال، وجوه و هویت‌های کلامی مرتبط با آن‌ها تدوین یابد. بنابراین، اگر فی‌المثل کارکرد وجه دعایی و وجه تعجبی یا کارکرد دو وجه تمنی و ترجّی عملاً با هم تفاوتی ندارد، شاید دیگر به تفکیک میان آن‌ها هم نیازی نباشد.

د. یا با واسطهٔ یک واژهٔ نشان‌دار و نمادین:

*همچو نی زهری و تریاقی که دید		همچو نی دمساز و مشتاقی که دید* (۱/ ۱۲)

*هـرکـه را جامـه ز عشـقی چـاک شـد		او ز حـرص و جملـه عیبـی پـاک شـد*
(۲۲ /۱)

*بلبلـی زینجـا برفـت و بازگشـت		بهـر صـید ایـن معـانی بازگشـت*
(۸ /۲)

*همـت عـالی تـو ای مرتجـا		مـی‌کشـد ایـن را خـدا دانـد کجـا*
(۲ /٤)

*زیـن طلـب بنـده بـه کـوی تـو رسـید		درد مـریم را بـه خرمـابُـن کشـید*
(۹۸ /۲)

*چشـم چـون بسـتی تـو را تاسـه گرفـت		نـور چشـم از نـور روزن کـی شـکفت؟*
(۸٤ /۲)

*ایـن مزاجـت از جهـان منبسـط		وصـف وحـدت را کنـون شـد ملـتقط*
(۱۲ /۳)

*کـانالله بـودهای در مامضـی		تـا کـه کـانالله پـیش آمـد جـزا*
(۷ /٤)

کاربرد نمادین پاره‌ای از کلمات در متن، همچون (طلب، همت، درد، کشش، مشتاقی، التقاط) که در بافت شناختی زبان عرفان، دلالت‌گر یک مفهوم واحد، یعنی «خواست و طلب» شده است، نشانهٔ کاربردهای بلاغی گونهٔ خاصی از «تکرار»[۳۰] در زبان ادبی است. اصولاً تکرار به دو شکل امکان‌پذیر است: ۱. تکرار کلمات «کمابیش» مترادف که منظور از آن، کلماتی است که هم به‌لحاظ معناشناختی (دلالت صریح) و هم به‌لحاظ کاربردشناختی (دلالت ضمنی) در هر بافتی با هم مشابه و قابل جایگزینی باشند؛ به‌طوری‌که مصداق آن‌ها همواره بدون تغییر باقی بماند. مانند «امر و دستور»، «مشکی و سیاه»، «کودک و بچه» و نظایر آن. ۲. تکرار از طریق تداعی[۳۱]؛ یعنی استفاده از واژه‌هایی که در موقعیتی خاص می‌تواند تداعی‌گر معنی مشابهی با دیگری باشد (Vide. Verdonc & Weber, 1995: 20-23). گوینده با به‌کارگیری این کلمات می‌تواند ساحت‌های تجربهٔ شناختی خود را دسته‌بندی کند و یک دلالت ضمنی[۳۲] کلی را در متن پدید آورد؛ به‌طوری‌که فی‌المثل با استفاده از زنجیرهٔ واژه‌هایی نظیر «طلب، جذبه، اشتیاق، عشق، نالان، یار، صید، درد، همت و غیره» مولوی می‌تواند معنی جست‌وجوگری و سفر را که به انگیزهٔ رسیدن به غایتی در وی شکل گرفته است، به‌عنوان دلالت ضمنی یا غرض ثانویهٔ متن یا گفتمان خود از همان ابتدا به مخاطب تفهیم کند. این زنجیرهٔ معنایی و تداعی‌گرانه، معرّف نوع نگرش و رفتاری خاص با جهان است؛ ازاین‌رو، به این زنجیرهٔ عنوان، زنجیرهٔ «کلمات نگرشی»[۳۳] (*Ibid*: 21)

اطلاق می‌شود. وجود زنجیرهٔ کلماتی چون «درد و طلب» از یکسو نگرش مولوی را در نوع خواستن تبیین کرده و از سوی دیگر، می‌رساند که او، «خواستن» را گاه از جانب بنده دیده و از آن به «درد» تعبیر می‌کند و گاه آن را از جانب حق دیده و از آن به «کان‌الله له»، «توفیق» و «جذبه» تعبیر می‌کند و گاهی نیز در رابطهٔ میان خلق و خلق به آن می‌نگرد و از آن به لفظ «همت» تعبیر می‌کند:

«همت» عالی تو ای مرتجا می‌کشد این را خدا داند کجا

کاربرد نمادین فعل «خواستن» در متن، سبب بروز پدیدهٔ «نشان‌داری»[٣٤] در زبان *مثنوی* شده است. به این معنی که «خواستن» با وجود این زنجیرهٔ «کلمات نگرشی» دیگر یک فعل بی‌نشان نیست، بلکه مؤلفه‌های معنایی متعددی از لایه‌های نظام زبان بر آن افزوده شده (نک. صفوی، ١٣٩٠: ١٥٢) و سبب گردیده است که «خواستن» نه یک فعل خنثی، بلکه فعلی با معانی سه‌گانهٔ «طلب، توفیق و همت» باشد که تنها در زمینهٔ زبان عرفان امکان چنین تشابه و تداعی معنایی برای آن فراهم می‌آید.

دربارهٔ فعل مؤثر «بایستن» به ذکر یک نکته اکتفا می‌کنیم و آن، این‌که در *مثنوی* و به‌طور کل، در عرفان، خواستن، بایستن و توانستن چنان به هم درآمیخته است که شاید قابل تفکیک نباشد؛ یعنی تصور «خواست» بدون «بایست» برای عارفی که به ریسمان جذبه یا به پای طلب، قدم در راه سلوک می‌گذارد، امکان‌پذیر نیست. ازهمین‌رو، امر یا الزام در *مثنوی* با خواست مطابقت تام دارد. ابیات زیر از این تطابق پرده برمی‌دارد:

چشم چون بستی تو را تاسه گرفت نور چشم از نور روزن کی شکفت
(٨٤ /٢)

این گهی بخشد که اجلالی شوی وز دغا و از دغل خالی شوی
(١٩ /٣)

شرط، تبدیل مزاج آمد بدان کز مزاج بد بود مرگ بدان
(٤٣ /٣)

پس حیات ماست موقوف فطام اندکاندک جهد کن، تمّ‌الکلام
(٤٩ /٣)

واضح است که «بایستن» بعد از «توانستن» شکل می‌گیرد؛ یعنی تا توانایی نباشد، الزام، معنایی نخواهد داشت. این‌که چشم، طالب نور است، موقوف توانایی او بر رؤیت اجسام است؛ بدون این استعداد، چشم بر دیدن نور راغب نمی‌گردد. همچنین، طلب در عارف موقوف توانایی او برای وصول به موضوع طلب است. اما این توانایی، برای عارف تکالیفی را به وجود می‌آورد که البته لازمهٔ طلب است؛ به‌طوری‌که نمی‌توان عارفی را بدون التزام این تکالیف، طالب دانست. بنابراین، به محض این‌که طلب شکل گرفت، الزام و تکلیف نیز پدید می‌آید. این الزامات، طلب را در عارف محقق کرده و به کمال

می‌رساند. همان‌طور که از ابیات بالا نیز استنباط می‌شود، کمال طلب در عارف، عبارت از «تبدیل مزاج»، «اجلالی شدن»، «خالی ماندن از دغا و دغل» و «مجاهده» است. «توانستن» نیز با «خواستن» رابطهٔ مستقیمی دارد. در *مثنوی*، به شیوهٔ نمادین از توانستن به «حلق داشتن» یاد می‌شود:

*ای دریغـــا عرصـــهٔ افهـــام خلـــق		ســخت تنــگ آمــد نــدارد خلــق، حلــق*
(۱۳ /۳)

«حلق داشتن»، توانایی ما را در جذب علوم و منافع معنوی نشان می‌دهد. کسی‌که حلقی تنگ و استعدادی محدود دارد، مسلّماً طلب و درد را نیز تجربه نمی‌کند. پس «خواستن» موقوف کسب استعداد و توانایی بر «خواستن» خواهد بود. وانگهی، در نظام معرفت‌شناختی *مثنوی*، «توانستن» با «دانستن» و «باور داشتن» نیز برابر است:

*گفــتم آخــر خــویش را مــن یــافتم		در دو چشــمش راه روشــن یــافتم*
(۱۰۱ /۲)

*در دو چشــم غیــر مــن تــو نقــش خــود		گــر ببینــی، آن خیــالی دان و رد*
(۱۰۵ /۲)

*ای ضــیاءالحــق تــو دیــدی حــال او		حــق نمــودت پاســخ افعــال او*
(۳۵ /٤)

*دیــدهٔ غیبــت چــو غیــب اســت اوســتاد		کــم مبــادا زیــن جهــان ایــن دیــد و راد*
(۳٦ /٤)

«دیدن» یا «دانستن» توانایی عارف را برای سفر در راه روشن سلوک و نیز استعداد او را برای مشاهدهٔ غیب و حقیقت اشیاء نشان می‌دهد؛ همچنان‌که چشم‌بستن و ندیدن، برابر با ناتوانی است:

*چشم چون بستی تو را تاسه گرفت		نور چشم از نور روزن کی شکفت*

دیدن نیز در حکم همان توانایی است. توانایی اولیای خدا نیز که «حسام‌الدین» در *مثنوی* رمزی از آن‌هاست، در بینش ایشان نهفته است. گاهی نیز «داشتن» با «توانستن» در متن برابری می‌کند:

*آتش اســت ایــن بانــگ نــای و نیســت، بــاد		هــرکــه ایــن آتــش نــدارد نیســت‌بــاد*
(۹ /۱)

داشتن، خود ابزار کسب قدرت و توانایی است. هرچند بسامد «خواستن» از افعال مؤثر دیگر در *مثنوی* بیشتر است- که البته این خود اقتضای چنین زبانی است که زبان طلب، نیاز و فقر است- امّا به دلیل درهم‌آمیختگی لوازم معنایی این سه فعل مؤثر در زبان *مثنوی*، می‌توان گفت، «همان‌طورکه گوینده با به‌کاربردن فعل توانستن به معنی اجازه و امکان تحقق یک عمل، تقریباً به‌طور کامل در کلام دخالت می‌کند» (Palmer, 1986: 102)، مولوی نیز با هماهنگی میان این سه فعل، بیش از پیش میدان گفت‌وگو را به دست باورها واعتقادات خود می‌سپارد.

۷. سایر افعال جهت‌دار و طبقه‌بندی آن‌ها

همان‌گونه که پیشتر عنوان شد، جهت گزاره‌ای (پاره‌گفتاری) معرّف تمام ابزارهای زبانی است که گوینده با کمک آن‌ها عکس‌العملی نسبت به آنچه می‌گوید یا می‌شنود، از خود بروز می‌دهد. از طریق این وجهیّت زبانی، «گوینده خود را در مقام کسی که عکس‌العمل، باور یا نگرشی خاص را تجربه می‌کند، معرفی می‌نماید» (Ducrot, 1995: 95). جهت‌های گزاره‌ای در پاره‌ای از واژگان– اعم از اسم‌ها، صفات، افعال و قیود– نهفته است و درمجموع، پژوهش روی این قبیل وجوه، برای ثبت یک رده‌بندی یا داوری ارزشی[۳۵] در زبان، به‌ویژه در واژگان صورت می‌پذیرد (Vide. Sarfati, 1997: 23). در این میان، مسائلی که در بررسی جهت افعال باید به آن پرداخت، بسیار پیچیده‌تر از مسائل مرتبط با اسم‌ها، صفات و قیدهای جهت‌دار است. برای نمونه، در دو فعل «دوست داشتن» (معادل «خواستن» در قسمت قبل) و «ادعا کردن» که هر دو صبغهٔ ارزشی (ارزیابی‌کننده) دارد، تفاوت را باید در کیفیت یا موضوع ارزیابی جست‌وجو کرد. همچنان‌که باید گفت فعل نخست، کاری را از جهت خوب و بد بودن محک می‌زند و فعل دوم، از وجه راست و دروغ به آن می‌پردازد (Kerbrat Orecchioni, 1980: 100). اما در افعالی دیگر (مانند فریاد کردن، سفر کردن، مشورت کردن و جز آن)، قضاوت به یک شیء در بافت یا موقعیتی ویژه مربوط نمی‌شود، بلکه به خود فرآیند گزاره بازمی‌گردد. بنابراین اصل، می‌توان جهت ارزیابی‌کنندهٔ گزاره را به دو گروه تقسیم کرد:

الف. ارزیابی بافت‌بنیاد

ب. ارزیابی غیر بافت‌بنیاد

نخستین گروه، به شیء (موضوع گزاره) و خوب و بد آن می‌پردازد و به داوری عاطفی[۳۶] و احساسی می‌انجامد و دومین گروه، به فرایند گزاره و راست، دروغ یا تردید میان آن دو ارتباط می‌یابد و درنتیجه، به داوری شناختی[۳۷] منجر می‌گردد. جدول زیر این دو گروه را به تصویر می‌کشد.

جدول ۱ گونه‌های ارزیابی در افعال کلامی

گونه‌های ارزیابی در افعال کلامی	
بافت‌بنیاد	غیر بافت‌بنیاد
شیء (موضوع گزاره)	فرایند گزاره
کارکرد عاطفی	کارکرد شناختی

(Vide. Kerbrat- Orecchioni, 1980: 101)

افعال جهت‌داری که به راست و دروغ می‌پردازد، بیانگر روشی است که هر فرد برای درک واقعیات در اختیار دارد. اما افعالی که به خوب و بد اشیاء می‌پردازد، احساسی را که به یک فرد اختصاص دارد، بیان می‌کند. این افعال که از آن‌ها به افعال «جهت‌دار» [محض] نیز یاد می‌کنند (Vide. Bally, 1969:

197)، واکنش گوینده را نسبت به موقعیت یا حالتی بالقوه و ذهنی توصیف می‌کند.

گوینده از افعال نخست (افعال بیان اعتقاد)، معمولاً برای آگاه کردن مخاطب از اعتقادها و باورهای طبقه‌ای که خود نیز به آن تعلق دارد (Vide. Ducrot, 1972: 260)، افعالی چون: «به‌نظرآمدن، دریافتن، اندیشیدن، ظن‌بردن، پنداشتن» و جز آن استفاده می‌کند. «دانستن، متقاعدکردن، قانع‌کردن، اطمینان‌داشتن و غیره» نیز از دستهٔ نخست به شمار می‌رود و افعالی نظیر «دوست‌داشتن، بهادادن، محترم‌شمردن، امید/آرزوداشتن، خواستن» و یا افعالی چون «نفرت‌داشتن، حقیرشمردن، ترسیدن، تردیدداشتن، هراسیدن» که به احساسات منفی گوینده دلالت دارد، از دستهٔ اخیر به شمار می‌رود (Vide. Kerbrat-Orecchioni, 1980: 102). حال باید دید در *مثنوی*، کدام‌یک از این افعال بیشتر به کار رفته است.

با نگاهی کوتاه به آغازگاه‌های دفاتر شش‌گانهٔ مثنوی، ارزش‌های توصیفی[۳۸] گزاره‌ها آشکار می‌شود. توصیفی‌بودن متن به معنی انتقال توجه از فرایند به موضوع فعل و درنتیجه، حضور کارکرد عاطفی در متن است. افعال و عباراتی نظیر: «شکایت‌کردن، نالیدن، پاک‌شدن، جداشدن، جامه‌چاک‌شدن، پرواداشتن، غمازبودن، موصوف‌بودن، تنگ‌آمدن (= بودن)، اجلالی‌شدن، خوارشدن، محجوب‌شدن، میل‌جوشیدن، انبازبودن، ناخوش‌آمدن» و بسیاری دیگر، ذهن را از یک‌طرف متوجه فاعل فعل کرده و از سوی دیگر، به موضوع ارزیابی معطوف می‌نماید. حتی در افعالی چون «حدیث‌کردن، نالیدن، قصه‌کردن و حکایت‌کردن» نیز آنچه بعد از این افعال می‌آید، ماهیت شناختی کمتری دارد و به راست و دروغ موضوعی نمی‌پردازد، بلکه احساس درونی گوینده را در ارزیابی یک قضیه دنبال می‌کند. از این منظر، به این گونه افعال می‌توان عنوان «وجوه عاطفی[۳۹]» (Vide. Sarfati, 1997: 26) را اطلاق کرد که در کنار صفات عاطفی یا سنجش‌گرانه‌ای چون «خوب و بد، زشت و زیبا، مقبول و مردود» و غیره به جنبه‌های هستی‌شناسانهٔ[۴۰] زندگی می‌پیوندند.

«وجوه عاطفی» ابزاری در دسترس شاعر است تا او با استفاده از آن، شعر و زبان را وسیله‌ای برای گسترش زندگی و «همیشگی‌کردن» (صنعتی، ۱۳۸۲: ۱۵۵) آن گرداند. پس «هستن» در *مثنوی* بودنی سرشار از اشتیاق است؛ امّا این اشتیاق، از آنجا که معطوف به دانستن است، عاطفه و وجود را با شناخت و دانش قرین می‌سازد.

در حوزهٔ افعال غیر بافت‌بنیاد که کارکردی معرفت‌شناختی دارند، باید گفت رفتار مولوی با واژه‌ها، رفتاری سنت‌شکنانه است. افعالی نظیر دیدن [با مشتقات دیدار و دیده، معادل دانستن]، شنیدن [در معنای درک کردن و پذیرفتن][۴۱]، دریافتن، هوش داشتن، منکر بودن، دعوی کردن، فکر کردن، تصور کردن، خیال داشتن و یقین داشتن] از افعال شناختی متعارفی است که در *مثنوی* و جز آن بسیار به کار می‌رود. امّا ابتکار *مثنوی* در این خصوص، این است که همانند بزرگان علم و فکر و فلسفه، واژه‌ها را «نه به معنی و کاربرد پذیرفته‌شدهٔ آن‌ها، بلکه با کاربرد مقابل [یا تداعی‌گرانه] آن‌ها به کار گیرد. همچنان‌که فروید نیز فی‌المثل، «نه کاشف ناخودآگاه بود و نه کاشف بسیاری دیگر از پدیده‌های ذهنی،

اما بدون او هم شاید این یافته‌ها نمی‌توانست در نظامی سازمان‌یافته شکل بگیرد» (همان: ٣٣). هنر اصلی مولانا نیز ایجاد انقلاب در کاربرد زبان بود تا بتواند معانی واپس‌زده یا دفن‌شده در زیر معانی ظاهری و روزمرهٔ خود را رها کنند. به همین دلیل است که فعلی چون «خوردن» و «نوشیدن» حامل معنایی شناختی گشته و «دانستن» را تداعی می‌کند که البته مولوی همواره ترجیح می‌دهد که به جای آن (دانستن) از فعل «دیدن» و «نگریستن» در معنای مجازی بهره گیرد:

کوه طور اندر تجلی حلق یافت تا که می‌نوشید و می‌را برنتافت
(١٥ /٣)

ذره‌ها دیدم دهانشان جمله باز گر بگویم خوردشان، گردد دراز
(٢٦/٣)

گوش آن‌کس نوشد اسرار جلال کو چو سوسن صدزبان افتاد و لال
(٢١/٣)

به‌همین‌ترتیب، مولوی یقین را «اکل» و خیال را «مأکول» می‌داند و معتقد است یقین، خیالات را می‌بلعد و آن‌ها را نابود می‌کند:

مر یقین را چون عصا هم حلق داد تا بخورد او هر خیالی را که زاد
(٣٩/٣)

بنابراین، به این مرتبه جز به نردبان فکر و تصویر و تمثیل نمی‌توان رسید:

لیک تمثیلی و تصویری کنند تا که دریابند ضعیفی عشقمند
(١٧ /٦)

«فکرناک» و «عشقمند» که با پسوندهای خاص خود، ناخودآگاه، واژه‌هایی نظیر «غمناک، دردناک و دردمند» را تداعی می‌کند، نگرش مولوی را مبنی بر نقصان فکر در مرتبهٔ نظر و آلوده‌بودن آن به خیال، وهم و گمان انعکاس می‌دهد. درمجموع، می‌توان گفت وجوه عاطفی از وجوه معرفتی و به تبع آن، دغدغه‌های وجودی نسبت به دغدغه‌های شناختی در مثنوی بیشتر است.

٨. نتیجه‌گیری

وجهیّت‌های زبانی، قدرت و مهارت زبانی فرد را در ادای مقصود خود جلوه‌گر می‌کند. این واقعیت که گوینده زبان را برای اهداف خود به کار می‌بندد، تعیین‌کنندهٔ سیاق یک ارتباط کلامی‌است که در آن، هر فاعلی موقعیت خود را به‌عنوان گوینده تشریح می‌کند. هریک از گونه‌های ادبی، با طرز فکری معین در ارتباط است. گونه یا نوع یک متن، «افقی» است که بر «خوانش» آن تقدم دارد. تصویر ضمنی خواننده و نه آن تصور روشن و واضح او از نوع ادبی یک متن، بر قصدمندی و وجهیّت آگاهی خواننده در جریان قرائت متن تأثیر قطعی بر جا می‌گذارد.

به عبارت دیگر، تصور مخاطب یا خوانندهٔ مثنوی دربارهٔ نوع متن- که از همان آغازین ابیات دفتر اول، یعنی نی‌نامه- در ذهن او شکل می‌گیرد، افق انتظار او را از وجهیّت‌های کلامی و اهداف آتی متن تعیین می‌کند.

آغازگاه‌های شش دفتر *مثنوی* که به حسب حال یا وقایع‌نامهٔ روحانی شباهت دارد، تمایل *مولوی* را به ارائهٔ تصویری مستقل از روحیات و خط‌مشی‌های فکری وی می‌رساند و دلالت‌گر وجود فاصله‌ای نسبی میان او با اجتماع یا گروه است. همچنین، حسب حال به‌عنوان زیرمجموعهٔ گونهٔ تعلیمی، قادر است تا همزمان، بر احساسات و اندیشه‌های مخاطب تأثیر بگذارد. این مقاله با دسته‌بندی جهات زبانی در قالب جهت‌های کلامی، گزاره‌ای و پیام‌رسان که به‌ترتیب، به تصویر گوینده در سطح کل ارتباط کلامی، گزاره‌ها و عناصر تشکیل‌دهنده آن‌ها دلالت دارد، متناسب با ظرفیت متن *مثنوی* و حوزهٔ موضوعی آن که «معرفت‌شناسی سلوک عرفانی» است، به بررسی جهات گزاره‌ای متن پرداخته است.

به این منظور، به رده‌بندی جهت‌های گزاره‌ای به دو نوع جهات منطقی و ارزیابی‌کننده اشاره کرده است. در گونهٔ نخست، به یاری افعال شبه‌معین خواستن، بایستن، توانستن و دانستن، به تبیین هویت‌های متناظر با این افعال که عبارت‌اند از هویت‌های احساسی، سازش‌گر و منطقی می‌پردازد و سپس، چنین نتیجه می‌گیرد که بسامد «خواستن» از سایر افعال جهت‌دار دیگر در مثنوی بیشتر است و این امر، با اقتضای حال چنین متنی- که زبان طلب، نیاز و فقر را برگزیده است- هماهنگی دارد.

مولوی در مرحلهٔ خواستن که عاملی با ماهیت توانشی از نوع ابتدایی است، هویتی احساسی دارد، اما مبانی شناختی متن که در راستای تحقق یک گفتمان عرفانی شکل گرفته است، ایجاب می‌کند که گوینده از حالت احساسی و مقدماتی محض فاصله بگیرد و درنتیجه، خواستن را به توانستن مقرون سازد.

سپس، چگونگی نمود فعل خواستن در *مثنوی* به بحث گذارده شد و عنوان گردید که «خواستن» نه یک فعل خنثی، بلکه فعلی با معانی سه‌گانهٔ «طلب، توفیق و همت» است که تنها در زمینهٔ زبان عرفان می‌تواند امکان چنین تداعی‌های معنایی را بیابد.

درادامه، این مقاله به معرفی شیوه‌های ارزیابی افعال در *مثنوی* پرداخته و با تقسیم آن‌ها به دو گروه ارزیابی‌های بافت‌بنیاد و غیر بافت‌بنیاد، عکس‌العمل گوینده را به موضوعات مختلف نشان داده است. گوینده با استفاده از طیف وسیعی از ارزیابی‌های بافت‌بنیاد- که ناظر به موضوع گزاره و خوب و بد آن است- به داوری‌های عاطفی و احساسی می‌پردازد و به مدد ارزیابی‌های غیر بافت‌بنیاد، که به فرایند گزاره و صحت و سقم آن معطوف است، نظیر «اندیشیدن، دریافتن، پنداشتن، دانستن» و مانند آن، به داوری شناختی مبادرت می‌کند.

سرانجام، بیان شد که وجوه عاطفی در *مثنوی*، ابزاری است برای گسترش ساحت زندگی و همیشگی‌کردن آن و به تبع آن، رویکردی هستی‌شناختی دارد؛ وجوه شناختی نیز معرّف رفتار سنت‌شکنانهٔ مولوی با واژه‌ها است. در *مثنوی*، واژه‌هایی چون نوشیدن، خوردن، دیدن و نگریستن نیز

«دانستن» را تداعی می‌کند و بار شناختی دارد. مولانا معانی واپس‌زدهٔ واژه‌ها را به نحوی آزاد کرده است تا بتوانند از معانی ظاهری و عادت‌زدهٔ خود فاصله بگیرند و با قرارگرفتن در یک نظام معرفت‌شناختی سازمان‌یافته و منظم، تداعی‌گر معانی متفاوتی باشند.

۹. پی‌نوشت‌ها

1. représentation
2. Ch.Bally
3. locutionary subjectivity
4. morpholgie flexionnelle

۵. indices autonymique: خودگردانی در زبان با تضاد میان گروه‌واژه‌های «کاربرد- اشاره» (usage-mention) در ارتباط است. این اصطلاح با آن دسته از نشانه‌های زبانی که برحسب ویژگی انعکاسی خود، نه برای صحبت از جهان، بلکه برای گفت‌وگو از خود به کار می‌روند، تطابق دارد. از «وجهیّت خودگردان» برای اشاره به عباراتی استفاده می‌شود که با کاربرد اشاره‌گرانه و یادآوری‌کنندهٔ زبان ارتباط دارد و در این صورت، با نقش فرازبانی در نظریهٔ یاکوبسن مطابقت خواهد یافت (Vide. Garric & Féréderic, 2007: 185).

6. modalité d'énonciation
7. modalité de messages
8. modalité d'énoncé
9. appréciative
10. root madalities
11. dynamique
12. énonciation
13. objective
14. subjectivité
15. affectif
16. tonality
17. monologue intérieur
18. modal verbs
19. modalisateur
20. directive
21. imperative
22. volitive
23. commissive
24. expressive
25. Rescher
26. défaut du sens
27. intensité
28. extensité
29. émotive
30. reiteration
31. association

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

32. connotation
33. attitudinal words
34. markedness
35. axiologigue
36. affectif
37. épistemique
38. descriptive
39. modalité expressive
40. ontologique

۴۱. مانند این بیت:

جنس چیزی چون ندید ادراک او		نشنود ادراک منکر ناک او

(همان: ۳/ ٦٢)

۱۰. منابع

- پورنامدارایان، تقی (۱۳۸۸). ***در سایهٔ آفتاب***. تهران: سخن.
- حجتی‌زاده، راضیه و همکاران (۱۳۹۲). «بررسی عناصر زمینه‌گرا (حالی- مقالی) در گفتمان نی‌نامه». مجلهٔ ***جستارهای زبانی***. د ٤. ش ۲ (پیاپی ١٤). صص۲۷-٥٤.
- حق‌شناس، علی‌محمد (۱۳۸۲). ***زبان و ادبیات فارسی در گذرگاه سنت و مدرنیته*** (مجموعه‌مقالات). تهران: آگه.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸). ***مبانی معناشناسی نوین***. تهران: سمت.
- ---------- (۱۳۹۲). «تحلیل وجه تنشی گفتمان *سنگی بر گوری*». نقل از نشانه‌شناسی و نقد ادبیات داستانی معاصر (مجموعه‌مقالات نقدهای ادبی- هنری). به کوشش لیلا صادقی. تهران: سخن.
- صفوی، کورش (۱۳۹۰). ***از زبان‌شناسی به ادبیات***. ج۲. تهران: سورهٔ مهر.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۲). ***تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات***. تهران: مرکز.
- ضیف، شوقی (۱۳۸۳). ***تاریخ و تطور علوم بلاغت***. تهران: سمت.
- فتوحی، محمود (۱۳۹۰). ***سبک‌شناسی***. تهران: سخن.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۸٤). ***دستور مفصل امروز***. تهران: سخن.
- فیومرتون، ریچارد (۱۳۹۰). ***معرفت‌شناسی***. ترجمهٔ جلال پیکانی. تهران: مؤسسهٔ انتشارات حکمت.
- لاینز، جان (۱۳۸۵). ***مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی معناشناختی***. ترجمهٔ حسین لاله. تهران: گام نو.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸٤). ***مثنوی معنوی***. تصحیح محمد استعلامی. تهران: سخن.
- وردانک، پیتر (۱۳۸۹). ***مبانی سبک‌شناسی***. ترجمهٔ محمد غفاری. تهران: نشر نی.
- Bakhtine, M. (1993). *Le Contexte de L'œuvre Littéraire*. Paris: Dunod.
- Bally, Ch. (1969). *Les Notions Grammaticales d'absolus et de Relative*. in "essays sur Le

Langage". Paris: Minuit.

- Benveniste, E. (1974/ 1966). *Problèmes de Linguistique Générale*. 2v. Paris: Gallimard.
- Ducrot, O. (1972). *Dire et Ne pas Dire, Principes de Sémiotique Linguistique*. Paris: Hermann.
- Ducrot, O. (1995). *Topoi et Formes Topiques*. Paris: Kimé.
- Dutard, Francoise Argod (1998*). Linguistque Littéraire*. Paris: Armand Colin.
- Fontanille, J. (1998). *Sémiotique du Discours*. Limoges: Pulim.
- Garric, N. & C. Féréderic (2007). *Introdaction à La Pragmatique*. Paris: Hachette.
- Kerbrat Orecchioni, C. (1980). *L' Enonciation de La Subjectivité dans le Langage*. Paris: Armand Colin.
- Maingueneau, D. (2007). *Exercises de Linguistique Pour le Texte Littéraire*. Paris: Nathan.
- Narvaèze, M. (2000). *Á La découverte des Genres Littéraires*. Paris: Ellipses.
- Sarfati, G.- E. (1997). *Eléments D'analyse du Discours*. Paris: Université Nathan.

References:

- Bakhtine, M. (1993). *The Contexte of Literary Work*. Paris: Dunod [In French].
- Bally, Ch. (1969). *Grammatical Notions of Absolute & Relative*. In "essays on Langage". Paris: Minuit [In French]
- Benveniste, E. (1974/ 1966). *Problems of General Linguistics*. 2v. Paris: Gallimard [In French]
- Ducrot, O .(1972). *To Say & Not to Say, Principles of Linguistic Semiotics*. Paris: Hermann[In French]
- Ducrot, O.(1995). *Topos & Topic Formes* . Paris: Kimé[In French]
- Dutard, F. A. (1998*). Literary Linguistics*. Paris: Armand Colin[In French]
- Farshidvard, Kh. (2006). *Modern Comprehensive Grammar*. Tehran: Sokhan.[In Persian]
- Fewmorton, R. (2014). *Epistemology*. Tehran: Hekmat editions.
- Fontanille, J. (1998). *Semiotic of Discourse*. Limoges: Pulim[In French]
- Fotoohi, M. (2014). *Stylistics*. Tehran: Sokhan.[In Persian]
- Garric, N. & C. Féréderic (2007). *Introdaction to Pragmatics*. Paris: Hachette[In French]
- Haghshenas, A. M. (2004*). Persian Language & Literature through Tradition &*

Modernity. Tehran: Agah.[In Persian]

- Hojatizaded, R. et. al (2014). "study of diexis in discourse of Ney Name". *Language Related Research* No. 2. Pp 54-27.
- Kerbrat Orecchioni, C. (1980). *Enunciation of Subjectivity in Language*. Paris: Armand Colin[In French]
- Lyons, J. (1977). *Semantics*. 2v. Cambridge: Cambridge University Press.
- ---------- (2007). *Introduction to Linguistic Semantics*. Trad. H. Laleh, Tehran: Gam-e-Now.[In Persian]
- Maingueneau, D. (2007). *Exercices of Linguistics for the Literary Texts*. Paris: Nathan[In French]
- Mowlavi, J. M. (2006). *Masnavi Manavi*. corrected by M. Estelami. Tehran: Sokhan.[In Persian]
- Narvaèze, M. (2000). *Discovering the Literary Genres*. Paris: Ellipses[In French]
- Nuyts, J. (2005). *Modality in the Expression of Modality*. New York: Willian Frawley.
- Palmer, F. (1986). *Mood & Modality*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Poornamdarian, T. (2008). *Under Shadow of Sun*. Tehran: Sokhan.[In Persian]
- Safavi, K. (2012). *From Linguistics to Literature*. 2tomes, Tehran: Soreye Mehr.[In Persian]
- Sanati, M. (2004). *Psychological Analysis in art & Literature.* Tehran: Markaz.[In Persian]
- Sarfati, G.- E. (1997). *Elements of Discourse Analysis*. Paris: Université Nathan [In French]
- Shairi, H. R. (2008). *Fundaments of Modern Semantics*. Tehran: SAMT.[In Persian]
- ---------- (2014). "Analyzing the tensive aspect of *Sangi bar Goori"*. in *Semiotics & Critics of Modern Narrative Literature*, directed by Leila Sadeghi, Tehran: Sokhan.[In Persian]
- Taleghani, A. (2008). *Modality, Aspeet & Negation in Persian*. New York: Jean Benjamin Publishing Company.
- Verdonk, P. (2011). *Principales of Stylistics*. *Translated by M. Ghaffari*. Tehran: Ney. [In Persian]
- Verdonk, P. W. (1995). *Twentieth Century Fictiion (From text to Context).* New York: Routledge.
- Zeif, Sh. (2005). *History of Rhetoric*. Tehran: SAMT.[In Persian]